

۹۷، ۱۱، ۱۵

اصول ۱

مقدمه: از آن جهت که معتقد به شریعت اسلام هستیم ناچاریم از آنکه در هر واقعه ای

حکمش را همین کنیم. و از آن جهت که بسیاری از احکام به سبب دوری زفانی ما از عصر

تشریح و اتمت سنت ضروری است که علمی وضع کنیم که با دلیل احکام واقعه ای را برای

ما همین کند این علم با علم فقه است و وظیفه ی فقیه اقامه ی دلیل بر حکم شرعی

در هر واقعه ای است در اصطلاح به این کار فقیه علیات استنباط احکام شرعی گفته

می شود. لذا علم فقه یعنی علم به علیات استنباط احکام شرعی.

\* معین کردن حکم شرعی توسط فقیه از راه است:

① معین کردن نفس حکم شرعی.

② معین کردن وظیفه ی عملی در مقابل حکم مجهول.

دلت: ادله ای که در راه اول استعمال می شوند در اصطلاح ادله ی محرزه نامیده می شوند.

چرا به واسطه ی آن حکم شرعی احراز می شود و آشکار می گردد.

و ادله ای که در روش دوم استفاده می شود در اصطلاح ادله ی علمیه یا اصول علمیه نامیده

می شوند.



کلمه ۲: در هر آروش آنچه مشترک است این است که فقیه به واسطه دلیل

جاگاه و موضوع شرعی مطلق را معین می کند.

کلمه ۳: علم رغم اختلاف عملیات استنباط هندی آنها در احتیاج به قواعد عامه

استنباط مشترک هستند و بحث از این حیثیات وظیفه علم اصول است.

بنابراین علم اصول از این عناصر مشترک بحث می کند تا آنرا تقدیم فقیه

کرده و در عملیات استنباط او ایاری کند.

تعریف علم اصول: علم به عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی

برای توضیح بیشتر فرض کنیم که فقیه باه مسائل زیر روبه رو شده است؟

۱- آیا ارتعاس در آب بر روزه دار حرام است؟

۲- آیا در ارتعاس جنس واجب است؟

۳- آیا قهقهه نماز را باطل می کند؟

جواب سوال اول ایجاب است یعنی ارتعاس حرام است ← به خاطر دلالت

روایت یعقوب بن سعید (لا یتربص المحرم فی العارذ ولا الصائم) این روایت



این روایت در نظر عرف دلالت دارد بر حرمت و راوی ثقه است و شارع خیرش

راحت قرار داده.

نسبت به سأل می دوم جواب منفی است ← به خاطر دلالت روایت علی ابن

مهزیار (الخص فی المیراث الذی لایحتسب من غیر آب و لا ابن) خمس در میراثش

است که گناش را نداری و غیر پدر و پسر ← عرف از این روایت عدم ارث را دریافت

می کند در میراثش به محاسب است و از پدر به پسر است و با راوی ثقه است و

خیرش ~~محتمل~~ حجت.

نسبت به سؤل سوم جواب ایجاب است به خاطر روایت زاره (القوهقه لا تنقض

الوضوء و تنقض الصلاة) عرف از این روایت بطلان نماز را می فهمد و راوی ثقه و

خیرش حجت است.

در این موارد ۳ مانع ملاحظه می کنیم به احکام فقهی مختلف است و ادله ای که فقیه

نیز استفاده کرده نیز مختلف است ولی این وجود در هر آروایت علی رغم اختلاف

مسائل یک حیثیت و قواعد مشترک وجود دارد و آن حیثیت مشترک رجوع به عرف



عام است در فهم روایت و در اصطلاح اصول حجیت ظهور زامیده می شود و

هم چنین عنصر مشترک دیگری که وجود داشت که خبر تقه حجیت است.

۹۷، ۱۱، ۲۹

بنابراین با ۲ دسته از حیثیات روبه رو هستیم:

۱- حیثیات یا عناصر خاص ← مقصود از آنها عناصری است که با اختلاف

مسائل مختلف می شود مانند روایات مختلف در مسائل مختلف.

۲- حیثیات یا عناصر مشترک ← مقصود از آن عناصری است که قابلیت

استفاده در ابواب مختلف را دارد و در عملیات استنباط احکام مورد مورد

استفاده قرار می گیرد مانند حجیت ظهور یا حجیت تقه.

نتیجه: وظیفه فقهی بحث از حیثیات خاص است و وظیفه اصولی بحث

از حیثیات مشترک.

موضوع علم اصول:

معمولاً هر علمی دارای موضوعی خاص است که در آن علم از عوارض و

احوال موضوع بحث می کنیم. مثلاً ← موضوع علم فیزیک



طبیعت است موضوع علم طب بدن انسان - موضوع علم نحو و تلفظ

بر همین منوال علم اصول نیز دارای موضوعی اختصاصی است که همان

عناصرو حیثیات مشترک است.

علم اصول منطق فقه:

همانگونه که علم منطق شیوهی درست اندیشیدن به نحو عام را آموزش

می دهد علم اصول از این جهت شبیه علم منطق است غیر اینست فقه شیوهی

اندیشیدن در فقه را آموزش می دهد.

جواز عملیات استنباط:

سؤال: آیا عملیات استنباطی حد فقهی به لحاظ شرعی جایز است؟

جواب: در این باب عده ای قائل به جواز آن شده اند و در نتیجه قائل به حرمت علم

اصول شده اند اما در پاسخ به این سؤال باید قائل به تفصیل شد.

استنباط و اجتهاد دارای ۲ معنا است:

۱- به معنای اجمال رأی و تفسیر رأی

۲- به معنای استخراج حکم از منابع و مصادرش.

آنچه جایز نیست و حرام شمرده شده نوع اول است.



حکم شرعی و تقسیماتش:

تعریف حکم شرعی: قانون و حکمی است که از سوی خداوند برای تنظیم زندگی

انسان صادر شده است. قواماً در تعریف حکم شرعی بیان کرده اند که حکم شرعی

خطاب شرعی است که متعلق به افعال مکلفین است این تعریف در ای ۲ اشکال

است:

اولاً: خطاب آشکار کننده و روشن کننده حکم است و کاشف از آن

نه اینکه نفس حکم شرعی باشد

ثانیاً: ضروری نیست که حکم شرعی به فعل مکلفین تعلق گیرد بلکه گاهی به فعل

مثل حمل شکر لاشرب الخمر و گاهی به ذات مثل اینکه حکم می شود به <sup>زن</sup> ~~خود~~ که

در ضمن عقد خالص و شرایط خالص زوجی مرد گردد و گاهی به چیز سوم غیر از این

در مثل حکم به یک خانه زمانی که شخصی آن را بخرد و به ملک خود دریاورد

ملکیت یک حکم شرعی است که نه متعلق به ذات شخص است نه به فعل شخص



تقسیمات حکم شرعی:

۱. احکام شرعی ۲. راستہ اند کے تکلیفی و وضعی

۳. تکلیفی ہے حکم کہ مستقیماً بہ فعل مکلف تعلق ہی گیرد مثل حرمت

شرب خمر یا وجوب نماز.

۱۰. وضعی ہے حکم کہ مستقیماً بہ فعل مکلف تعلق ہی گیرد بلکہ ابتداً بہ چیزی

دیگر غیر از فعل تعلق ہی گیرد اما از طریق واسطہ بہ فعل مکلف مرتبط ہی شود.

۱۵. مثل ہے زوجیت زن زمانی کہ عقد ہی شود کہ در پس زوجیت وجوب اطاعت

کہ متعلق بہ فعل زوجیت است بر زن حکم ہی شود.

۲۰. اقسام احکام تکلیفی:

حکم تکلیفی بہ ۵ قسم تقسیم ہی شود:

۱- وجوب ہے وہاں حکم است کہ بہ نحو ~~الزام~~ الزام بہ سوی انجام فعل برمی انگیزاند

مثل ہے وجوب نماز

۲- استحباب ہے وہاں حکم است کہ بہ نحو غیر الزام بہ سوی انجام فعل برمی انگیزاند

یعنی در ان اجازت مخالفت نیز هست. مثل ہے استحباب نماز شب



۳- حرمت ← و آن حکمی است که به نحو الزام از انجام فعل باز می دارد.

مانند ← حرمت ربا و نفاق

۴- کراهت ← و آن حکمی است که به نحو غیر الزام از انجام فعل باز می دارد یعنی

اجازه ای انجام در آن وجود دارد. مانند ← کراهت خلفا و عده.

۵- اباحت ← و آن حکمی است که مکلف در انجام و ترک آن به نحو تساوی

اختیار دارد. مانند ← اباحت می نوشیدن آب.

فقیه در استنباط حکم شرعی:

۱- یا دلیلی بر حکم شرعی به دست می آید مثلاً یک خبر ثقه به دست می آید که

دلالت بر حکم شرعی دارند در این صورت با استفاده از دلیلی حکم را ثابت می کنند

این قسم از ادله، ادله محرزه می گویند.

۲- و یا دلیلی بر حکم شرعی به دست نمی آید در نتیجه حکم شرعی مجهول می ماند و

امکان احرازش با دلیلی نیست در این حالت فقیه وظیفه عملی مکلفین را

در برابر آن حکم روشن می کند به این قسم از ادله مجهول محلیه گفته می شود.

مقایسه بین دلیل محرز و اصل محلی:



اشتراک ← با هر آدسته استنباط برای فقیه حاصل می شود.

اعتراق ← دلیل معزز نظریه تشخیص حکم شرعی واقعی دارد و در حالی که اصل

عملی فقط وظیفه مکلفین را در برابر حکم جهول روشن می کند.

۹۷، ۱۱، ۲۹ عصر

عصر مشترک بین ۱۲ اوله ← محرره

← اصول عملیه

عصر مشترک بین هر ۲ نوع اوله چه محرره و چه اصول عملیه وجود دارد که فقیه

در استنباط به آن احتیاج دارد. فقیه را نه که موقف شرعی را به واسطه دلیل

محرر یا عملی مشخص می کند در حکایت قطع به آن موقف حاصل می شود و بناچاریم

در مرحله قبل حکیت قطع را ثابت کنیم تا تبیین و شمره داشته باشد بنا بر این حکیت

قطع همان عصر مشترک است که مقصود از حکیت قطع ۱۲ در بر است:

۱- محرمیت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرد به تکلیف و با قطع خود مخالفت

کرد و آن تکلیف در واقع ثابت بود قطعش منجز است یعنی مولا حق عقابش

را دارد. ۲- معذرت ← در صورتی که مکلف قطع پیدا کرد به عدم تکلیف و با قطعش



موافقت کرد اما تکلیف در واقع ثابت بود قطعش مُعذِر است یعنی مولا حق

عقابش را ندارد.

مثال منحریت ← مثل اینکه قطع پیدا کرد از بین ۲ لیوان، لیوان شماره ۱

شراب است و آن را نوشید (با قطعش مخالفت کرد) در این صورت به

خاطر شرب غیر مجازات می شود.

مثال معذرت ← مثل اینکه از بین ۲ لیوان قطع پیدا کرد که فلان لیوان

آب است با قطعش موافقت کرد و آن و آن را نوشید اما در واقع شراب

بود در این صورت مولا حق عقابش را ندارد.

سؤال ← منشأ حجیت قطع چیست؟

مستند ~~است~~ حجیت قطع عقل است همانا عقل حکم می کند به اینکه اگر بنده

قطع پیدا کرد به حرمت چیزی مثلاً و در واقع آن چیز هم حرام بود در این صورت

حق مولا بر بنده آن است که آن را اطاعت کند لذا اگر بنده با حکم مولا

مخالفت ورزید مستحق عقاب است ← در جانب منحریت.



وہ ہیں نحو عقل حکم میں کندہ اینٹ اگر بیزہ قطع پیدا کر رہا با حدی

چیزی و ان را مرتب شد اما در حقیقت آن چیز حرام بود در این صورت

حق اطاعت مولا برای عبد و جود ندارد و عبد در مقابل مولا معذور است ←

در جانب معذرت

نکته: عقل همانگونه که حجت قطع دارد در کند این را نیز درک می کند که سلب

حجت از هر قطع امکان ندارد حتی از طرف مولا لذا سلب منجزیت و

معذرت در نظر عقل امری محال و غیر ممکن است. اگر گفت شود که ز فیه این

امر آن است که اگر بیزه ای اشتباهاً قطع پیدا کرد مثلاً به جواز شرب خمر یا

توجهیم آنچه بیان شد مولا حق است که گناه کردن او نسبت به خطایش را ندارد در

حالی که چنین امری باطل است

در جواب می گوئیم آنچه ممکن نیست سلب حجت از قطع بعد از فرض

تبرئه است اما این امکان برای مولا وجود دارد که با آن گناه مکلف بر خطایش

از اساس علوی ایضا قطع او را ببرد و این هیچ محدودی ندارد



ادلہ محرزہ:

ادلہ محرزہ یا موجب قطع بہ حکم شرعی می شوند که در این صورت از باب

حجت قطع حجت هستند به حکم عقل ← مثل خبر متواتر

و یا موجب ظن به حکم شرعی می شوند که در این صورت چون ظن اساساً حجت

نیست این ادلہ نیز حجت ندارند مگر این که خود شارع برای آنها جعل حجت

کند بنابراین فقط دلیل قطع و دلیل ظن است که شارع بکن و احب قرار

داده می توانند مورد استناد قرار گیرند.

دلیل که حجت دارد بر اقسام است ← شرعی  
← عقلی

شرعی ← مقصود از دلیل شرعی هر آنچه از سوی شارع به عنوان دلیل بر حکم

صادر می شود را گویند که خود دلیل شرعی بالفعلی است مانند کتاب و

سنت و یا غیر لفظی مثل ← فعل و تقریر (سکوت) معصوم.

عقلی ← مقصود از دلیل عقلی هر قیاسی است که عقل بکن و ادراک می کند

و امکان دارد که حکم شرعی را از آن استنباط کنیم مثل ← حکم  
عقل به و خوب یک چیز و خوب مقدمی بکن



۵، ۱۲، ۹۷ عصر

در باب دلیل شرعی چه لفظی چه غیر لفظی بحث را دنبال می کنیم؟

۱- دلالت دلیل شرعی

۲- صدور دلیل شرعی از سوی شارع (اثبات صوری)

۳- حجیت دلیل شرعی (اثبات کبری)

دلالت دلیل شرعی؟

توضیح مطلب ← در هر لغتی و هر زبانی الفاظی وجود دارد که ارتباط خاصی

با معانی خاصی دارند این ارتباط بین لفظ و معنای ارتباط وستی است به گونه ای که با تصور

لفظ معانی تصور می شود این اقترا این خاص بین لفظ و معنای دلالت گویند و لفظ را دال

۱۵ و معنای را مدلول می نامیم.

در نتیجه می توان گفت که تصور لفظ سببی برای تصور معنا است همانگونه که آتش

سببی برای حرارت است.

۲۰ سوال ← چگونه لفظ سبب تصور معنا و دال بر آن است؟ منشأ این سببیت چیست؟

جواب ← در مقام جواب ۲ نظر وجود دارد:

۲۵ ۱- دلالت لفظ بر معنای ذاتی است به این معنا که مثلاً ذات لفظ آب دلالت

دارد بر معنی خاص.



سؤال: لایحه‌ی این دلالت لفظ بر معنا ذاتی باشد این است که در حق هندی

انسان‌ها با هر زبانی بیرون نیازی یادگیری آن زبان جاری باشد و حال آنکه می بینیم

چین نیست.

۲- منشاء دلالت لفظ بر معنا وضع باشد این معنا که یک شخص واحد یا

مجموعه‌ای از اشخاص بعضی از الفاظ را به بعضی از معانی اختصاص داده اند در

نتیجه لفظ دال بر معنا شده.

سؤال: این نظر اگر چه دلالت ذاتی را رد می کند و از این جهت خوب است اما

اشکال دیگری بر آن وارد است و آن این است که سببیتی که بین لفظ و معنا

وجود دارد یک سببیت حقیقی است نه اعتباری و یک امر اعتباری نمی تواند یک

امر حقیقی را ایجاد کند چرا که اگر سببیت بین لفظ و معنا اعتباری بود باید می شد

که هر چیزی را برای هر چیزی وضع کرد. مثلا ← می شد که سرخی مرکب را سببی برای

تحقق حرارت آب قرار داد و حال آنکه می بینیم حتی اگر بارها این الفاظ را تکرار

کنیم سببیتی بین این ۲ ایجاد نمی شود.



۱. نظر صحیح و شہید ہر دو ← دلالتی کہ بین لفظ و معنا وجود دارد برگرفته از یک قانون

عمومی فطری ذہن بشر است و این قانون آکان است کہ ہر گاہ ۲ اش با یکدیگر بہ صورت

متکرر ہر گاہ شونہ تصور یکی تصور دیگری را بہ ہر گاہ دارد و این اقتراں بین آکان دو

ایجاد علاقہ می کند ہذاگونہ کہ ہر گاہ ۲ دوستہ کہ غالباً با یکدیگر ہستند اگر یکی

۱۰. از آکان دورا ببینیم یا حتی اگر اسم یکی از آکان دورا بشنویم سبب می شود ذہن

عابہ سمت دوست دیگر نیز منتقل شود می توان از این فراتر رفت و گفت کہ ایجا

۱۵. این ارتباط بین لفظ و معنا گاہی نیاز بہ ہر گاہی متکرر ندارد بلکہ اگر در ظرف و شرایط

خاص و لو یک بار حاصل شود این اقتراں ایجاد گردد بہ عنوان مثال **ع** شحفی کہ یہ

۲۰. شہری سفر کردہ و در آنجا مبتلا بہ بیماری مالاریا شدہ بہ محض تصور آکان شہر بیماری

مالاریا بہ ذہنش می آید.

۲۵. خلاصہ آنکہ وضع یعنی قرن اُکیدہ بین لفظ و معنا بہ گونه ای کہ موجب می شود

با تصور یکی ذہن بہ تصور دیگری منتقل شود.

۳۰. **تباد** از ہم ترین نتایج وضع (قرن اُکیدہ) تباد است. تباد یعنی سبقت گرفتن معنا

• AVANGE



به ذهن به هنگام شنیدن لفظ

نکته: اینکه تبادر دلیل بر وقوع است از باب کشف معلول از علتش است به نحو  
سبقت گرفتن معنا به ذهن با  $\text{ک}$   $\text{ل}$  وقوع  
شنیدن لفظ (تبادر)  
بنابراین تبادر از علامت وقوع و حقیقت است

استعمال: ۱۱، ۱۲، ۱۷ صبح

استعمال در جمله ای است که بعد از وقوع می آید پس بعد از آنکه از سوی واقع

لفظی برای معنایی وضع شد به کار گرفتن لفظ به قصد خلو دادن معنا به ذهن

شنونده از سوی متکلم استعمال نامیده می شود

بر این اساس در استعمال لفظ  $\leftarrow$  مستعمل  $\leftarrow$  معنا  $\leftarrow$  مستعمل فیه و

اراده و شخص مستعمل (اراده کننده) که همان خلو دادن معنا به ذهن شنونده

است از طرف لفظ اراده استعمال نامیده می شود

در هر استعمالی ۲ طرف یعنی لفظ و معنا وجود دارد که کما فی لفظ  $\leftarrow$  کسی

و کما فی معنا  $\leftarrow$  استعمالی

مقصود از کسی و استعمالی  $\leftarrow$  مقصود آن است که آنی حقیقتاً برای شخص



استعمل هم است معنا است و او از لفظ غافل است هفا بدشاهی که به تصویر

خود در آینه می نگردد برای چنین شخصی لغافا آینه است یعنی از آن

غافل است در حالی که لغافا صورتی که از خودش در آینه می بیند استقلال است یعنی

تمام توجه و به تصویر است نه آینه

اگر اشغال شود و گفته شود که لغافا لفظ به نحو آلی و حال است چرا که لازم است

آن است که شخص مستعمل در عین این لفظ را لغافا کرده و به کار گرفته در همان

وقت از آن غافل باشد و این یعنی تناقض

جواب داده می شود به منظور از آلی بود لفظ آن است که لغافا لفظ به نحوی

است که فانی در معناست و این با غفلت آن می تواند جمع شود یعنی لفظ به گونه ای

فانی و غفلت در معنا شده که مورد غفلت قرار گرفته

صاحب کفایه بر این جواب این مطلب را معترب کرده اند که اگر منظور از آلی

بودن لفظ فانی شدن در معنا باشد استعمال لفظا واحد در ۲ معنا و حال است چرا که

لازم است آن است که لفظ در همان حال که فانی در این معناست در همان وقت



Subject:

Date:

Day:

Time:

فانی در معنای دیگر نیز باشد و عقلانی نیست فانی شدن شمر واحد و بار در وقت

واحد  
اگر گفته شود امکان دارد که ۲ معنا را تبدیل به یک معنا کنیم از این طریق به یک مرکب

واحد ایجا کنیم که شامل هر ۲ معنا شود در نتیجه در این صورت لفظ فانی در یک

معنای مرکب واحد می شود و این اشکالی ندارد اگر گفته شود می گوئیم

در جواب می گوئیم این امر صحیح است و چیزی ممکن است اما خلاف فرض

است چون به فرض بر استعمال در معنای واحد بود نه در ۲ معنا.

۱۱، ۱۲، ۱۷، ۹۷ عصر

حقیقت و مجاز

استعمال به ۲ نوع حقیقی و مجازی تقسیم می شود:

استعمال حقیقی: استعمال لفظ در معنای موضوعی که برای آن وضع

شده را استعمال حقیقی گویند.

استعمال مجازی: استعمال لفظ در غیر معنای موضوعی که به شرایط ایند مشابهت

وجود داشته باشد استعمال مجازی نامیده می شود مانند استعمال لفظ **بشر**



از روی علم به خاطر شباهت بین این ادرازی

کلمه ۱: اگر لفظ بدون قرین استعمال شود ذهن به معنای حقیقی منتقل می شود

چرا که علاقه ای ابتدا به عقل به معنای حقیقی است و علاقه ای ثانویه عقل به معنای

مجازی است بنابراین معنای مجازی نیازمند قرین است

کلمه ۲: یکی از راه های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی تبادر است و

تبادر یعنی سبقت گرفتن معنای ذهن با شنیدن لفظا نشانه ای معنای حقیقی است

کلمه ۳: مقلوب شدن یا انقلاب مجاز به حقیقت:

بیان شد که اراده به معنای مجازی نیازمند قرین است و این در صورتی است که

استعمال با قرین به شکل متکثر حاصل نشده باشد اما اگر این استعمال با قرین به صورت

متکثر حاصل شود یک علاقه ای جدید بین لفظ و معنای مجازی ایجاد می شود به گونه ای

که مجاز به حقیقت تبدیل شده و بعد از آن نیازمند قرین هم نیست

در اصطلاح به وضع حاصل از کثرت استعمال وضع تعیینی گویند

و به وضعی که توسط وضع در ابتدا حاصل می شود وضع تعیینی گویند



نکته: طبق مسلک قرن اُکید می توان وقوع تعیین را تصور کرد چرا که کثرت

استعمال می تواند قرن اُکید ایجاد کند در حالی که طبق مسلک اعتبار تحقق وقوع

تعیینی که ناشی از کثرت استعمال است مشکل می باشد چرا که کثرت استعمال

نمی تواند اعتبار ایجاد کند.

معنای اسم و حرفین:

در نحو بیان شد که کلمه بر ۳ قسم اسم - فعل - حرف - تقسیم می شود

اسماء دلالت دارند بر معنایی که آن معنا را از اسم می فهمیم چه اسم را به صورت

حداکثر بشتوییم و چه در ضمن جمله.

و حروف کلماتی هستند که معنای آن فقط در میان کلام مشخص می شود و معنایی که از

حروف می فهمیم ربط میان معانی اسمی است.

دلیل ← بر اینکه حروف دال بر معانی ربطی و اسمی هستند.

۱- اگر حروف به تنهایی آورده شوند و معنایی از آنها فهمیده نمی شود یعنی تا زمانی که

چیزی از یک جمله نباشد معنای آنها فهمیده نمی شود و این نشان می دهد که معنای حروف

ربط و نسبت است.



۲۱

Subject: Date: Day: Time:

۲۱- وقتی جمله ای مانند النار فی الموقد را می شنویم اگر نار به تنهایی و موقد به تنهایی

استعمال شوند ربط بین آن دو فهییده نمی شود در حالی که اگر این ۲ کلمه در عبارت النار فی

الموقد استعمال شوند معلوم می شود که ربط خاصی بین نار و موقد وجود دارد و این

ربط خاص از نامی فی فهییده می شود بنابراین روشن می شود که آنچه دال بر ربط

۱۰ است حرف می باشد.

نکته: در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و نسبی حرف نامیده می شود و هر معنای

۱۵ استقلالی اسم نامیده می شود.



۲- وقتی علم ای مانند النار فی الموقد را می شنویم اگر نار به تنهایی و موقد به تنهایی

استعمال شوند ربط بین آن دو فهمیده نمی شود در حالی که اگر این ۲ کلمه در عبارت النار فی

الموقد استعمال نسود معلوم می شود که ربط حای بین نار و موقد وجود دارد و این

ربط خاص از راهی فی فهمیده می شود بنابراین روشن می شود که آنچه دال بر ربط

است حرف می باشد.

**نکته:** در اصطلاح اصولی هر معنای ربطی و نسبی حرف نامیده می شود و هر معنای

استقلالی اسم نامیده می شود.

۹۷، ۱۲، ۲۰

اوا فعل تشکیل شده از ماده و هیئت:

**مقصود از ماده:** اصل و ریش ای است که فعل از آن مشتق شده و مقصود از هیئت

شکل و قالبی است که ماده در آن ریخته شده بنابراین در فعل تشکیل ماده ای آن

استعمال است و چون دارای معنای مستقل است مدلول اسفی می باشد اما نسبت

به هیئت این فعل چون دلالت دارد بر ربط ماده به فاعل دارای مدلول حرفی

است چرا که هر نسبت و ربطی مدلول حرفی نامیده می شود.







بر آن دلالت دارند بر مگر در

هیئت جمله ناقص ← دلالت دارد بر نسبت و ادعای ← یعنی اجزاء ۲ طرف به  
مشابهی یک مفهوم واحد.

هیئت جمله نام ← دلالت دارد بر نسبت غیر از ادعای ← یعنی اجزاء ۲ طرف  
به صورت متعادل رسم به گونه ای که در هر دو طرف است مستقل و خود دارند به  
ارتباط وجود دارد مانند سدا و حیر

۱۵. اقسام دلالت :

بر هر جمله ۳ نحوه دلالت وجود دارد ۱- دلالت تصویری ۲- دلالت تصدیقی <sup>اولی</sup> <sub>ثانی</sub>

۱- دلالت تصویری: که ناشی از وضع است یعنی اینکه با شنیدن لفظ معنای ذهن متصور  
می شود ولو اینکه از شخص ناشی یا حتی از حجم خوردن ۲ سنگ لفظی یاد شود

۲- دلالت تصدیقی اولی: علاوه بر اینکه مرحله ی قبل را از خود دارد به این معناست  
که متکلم به قصد خفا در آن معنای ذهن شنونده لفظی را استهلال می کند اما می تواند

چار (جری) نباشد و از روی هزل و شوخی لفظی را به کار برده باشد در این نوع

از دلالت شرط است که متکلم به نیت باشد اما اگر نیت چار باشد

AVANGE



۳- دلالت تقدیری ثانی: علاوه بر مراحل گذشتہ متکلم در قصد خود جار است در این

نوع از دلالت هم التفات متکلم شرکاء است هم جار بودن او:

نکته ۱: دلالت تصویری ناشی از وضع و دلالت های تقدیری ناشی از ظهور حالتی متکلم

صورت

نکته ۲: مدلول تقدیری اول

ک اراده ای استعمالی یعنی فقط لفظاً استعمال در لید چه  
شوخای چه جدی

و مدلول تقدیری ثانی

ک اراده ای جدی است

جملات خبری و انشایی:

۲۰- ما بالوجودان فرق بین جملات خبری و انشایی را در ک می کنیم مثلاً در جمله بعثت علی بن عم

ایله چه به نحو خبری بیان شود چه به نحو انشایی در هر صورت دلالت دارد بر نسبت تام بین

بیع و باع ولی با این حال در ک می کنیم که بین خبر و انشاء تفاوت است:

اما سؤال این جا است که فرق بین جملات خبری و انشایی به لحاظ مدلول تصویری است

یا تقدیری؟



مهور و شایسته آن است که بگوئیم تفاوت بین آنجا به لحاظ مدلول تقویری است

یعنی این انحراف جمله و معنی وضع شده اند برای انحراف نسبت تام

غیرموضع شده برای دلالت بر نسبت تام ای که واقع شده است و تحقق یافته

و استاییم و وضع شده برای دلالت بر نسبت تام ای که ارا دهی تحققش را داریم

10. نظر صاحب کفایه: ایشان قائل به این هستند که فرق بین این جملات به لحاظ تقویر

تقدیری است یعنی هر 2 نوع جمله وضع شده اند برای یک نسبت واحد.

11. و عرق بین آن دو به قصد متکلم با همی گردد که در یکی قصد انشاء بیع است و در دیگری

قصد اخبار از بیع است

20. اشکال به صاحب کفایه: این مطلب ولو اینکه امکان هم داشته باشد قطعا در

جملاتی تقام است که خبر و انشاء ~~مشترکند~~ بیشترند و غیر مشترک به معنی

25. جملاتی که خبر و انشاء آنها لفظا مشترک نیست مثل تَذَهُبُ و اِذْهَبُ اختلاف

بین آنها با الوجودان به لحاظ مدلول تقویری است قبل از آنکه به مرحله تقدیری برسد یعنی

حتی اگر از شخصی نام هم صادر شود این فرق با الوجودان فهمیده می شود.



نکته: دلالت‌هایی که فقیه از آنها در مقام استنباط استفاده می‌کند گاهی عام و

گاهی مختص به مورد معینی است.

دلالت‌هایی که عنصر مشترک و عام هستند همچون دلالت صیغه امر - نفی -

اهللاق - ادوات عموم - ادوات شرط.

و دلالت‌هایی که عنصر خاص هستند مانند کلمه‌ی احسان که فقیه از معنای آن

در حکم مرتبط با احسان می‌تواند استفاده کند.

نکته: از آنجا که موضوع علم اصول عناصر مشترک است پس فقط به بررسی

دلالت‌هایی که عنصر مشترک هستند می‌پردازد.

1. دلالت صیغه‌ی امر: بین اصولیون معروف است که صیغه‌ی امر همچون اذهب

صل، دلالت بر وجوب دارند به دلیل تبادر که علامت حقیقت است.

اشغال: شده که اگر صیغه‌ی امر دال بر وجوب است پس لازم است پس صیغه‌ی

امر و بین کلمه‌ی وجوب مترادف باشد در حالی که بالوحدان این مطلب باطل

است و چنین نیست که بتوان صیغه‌ی امر را حذف و به جای آن کلمه‌ی وجوب

AVANCE



جواب اشکال: اینکه می گوئیم صیغه امر دلالت بر وجوب دارد مقصود این است

که دلالتش بر وجوب به نحو نسبت ارسال است یعنی ارسال مخاطب به سوی

انعام فعل ارسال که ناشی از شوق آمدن تروم است.

بلکه: شاید است توجه باین نکته که اگر چه می گوئیم که صیغه امر وضع شده برای وجوب

اما به این معنایست که استعمالش در استجاب با جا نیز نباشد بلکه می تواند به نحو جواز

دال بر استجاب نیز باشد به نحو مجاز

۱۵- ۲- دلالت صیغه نھی: معروف است پس اصولی که صیغه نھی همچون لا تَذْهَبْ

دلالت بر حرمت دارد به دلیل تبار که علامت حقیقت است و اگر اشکال شود که

۲۰- اگر صیغه نھی دلالت بر حرمت دارد باید بتوان پس صیغه نھی و بلکه حرمت تَرادف

قائل شد:

اگر اینجور گفته شود ← در جواب می گوئیم مقصود از اینکه صیغه نھی دال بر

۲۵- حرمت است این است که دلالتش بر حرمت به نحو نسبت امساک است یعنی

امساک و خود داری فاعل از انجا م فعل به نحو تروم.



نکته: اگر چه که صیغه ی نکره برای حرمت وضع شده اما به این معنا نیست که نتوان

در کراهت استعمال شود بلکه می تواند به نحو جواز در کراهت استعمال شود.

۱۹، ۱۸، ۹۸

۳. اطلاق: اگر شخصی اراده کند که تمام همسایه اش را <sup>را</sup> <sub>را</sub>

گاهی اراده می کند خصوص همسایه ی مسلمان را بنا بر این ناچار است از قید کردن کلامش

... به قید اسلام به این نحو بگوید اکریم الجار الصلح

و گاهی اراده نمی کند که تمام جار (همسایه) را اگر مسلمان نباشد بنا بر این باید صبر کند

تلاش را در قید اسلام و بگوید اکریم الجار. لذا روشن شد که اطلاق یعنی

تعمیر کلام از قید و تقید یعنی همراه کردن کلام با قید

مثال اطلاق: اُخِلَّ الذَّابِيعُ از آن جهت که در این کلام لفظ ذابیع مجرد

از قید آمده معلوم می شود که حکم کلیت شامل همه انواع ذابیع می شود

سؤال: اگر سوال شود که عدم ذکر قید چگونه دلیل بر شمولیت است؟

جواب: در جواب می گوئیم ظاهر حال هر متکلمی این است که به واسطه ی تلاش

تمام قید و مدارش را بیان کند لذا اگر مدارش مقید است باید قید را ذکر کند بنا بر این







۵. ادات شرطیه: جمله شرطیه ای باشد (و اذا زالت الشمس فقل) ← در نگاه اصولیون

دارای ۲ معناست: ۱) مقید بودن وجوب نفاذ به زوال (مدلول ایجابی) در اصطلاح به آن منطوق گویند

۲) انتفاء وجوب نفاذ هنگام عدم تحقق زوال (مدلول سلبی) که در اصطلاح مضموم نامیده می شود.

۶. ما جمله و قانون مفهوم را شستن جملات: جملاتی دارای مفهوم هستند که حکم در آن

در آنجا دارای اداتی مقید و محدود باشد که با انتفاء حدود قید حکم نیز منقذ می شود

برای مثال در جمله بالار و ان حد و جوب است پس با انتفاء زوال انتفاء

حکم لازم می آید و از جملات دیگری که برای آن ارجاعی مضموم شده جملاتی است

که دارای ادات غایت هستند نیز دارای مفهوم اند مانند **فتم** الی آن تنفیذ الشمس

← در این جمله غروب حد و غایت و جوب است در نتیجه بعد از غروب حکم منقذ

می شود پس روشن شد جملات دارای ادات شرطیه و غایت دارای مفهوم هستند

مثلاً: **در جمله** ابرم الفقیر العارل **ه** آیامی توان گفت که با انتفاء عدالت

و جوب ابرم نیز از بین می رود؟



در صورتی که در این موارد عدالت قید و حکم نیست بلکه در بعضی برای

موضوع و قید موضوع است در نتیجه حکم دارای عدولیت نامعلوم برای آن ثابت باشد.

۹۸، ۱، ۲۶

**دلیل شرعی لفظی:**

بیان شد که در باب دلیل شرعی، چه لفظی چه غیر لفظی ۳ بحث را بیان

می کنیم:

۱- دلالت دلیل شرعی

۲- اثبات عدول

۳- حجیت دلالت دلیل شرعی

**حجیت دلالت:** الفاظی که در نصوص شرعی وارد می شود تا با دید مدلول تصوری

این الفاظ (دلالت وضعی) یعنی دلالت وضعی این الفاظ یا بر تشخیص داده

شوند و هم چنین مدلول تصوری این الفاظ یعنی آنجا مدار متکلم است نیز

تشخیص داده شود.

بنابراین تشخیص مدلول وضعی بدون فهم مدار متکلم فایده ای ندارد.

برای تشخیص مدار متکلم از الفاظ و کلمات می گیریم:

AVANGE



۱- ظهوری که بر پایه ی سبقت گرفتن معنای ذهن است که این همان مدلول و

معنای تصویری کلام است.

۲- ظهور همان متکلم در اینج که قصد دارد آنچیز را که ظاهر لفظاً بر آن است و

استعمال کند و این همان مدلول و معنای تقدیری کلام است.

در اصطلاح به این ظهور دوم که در حقیقت تطابق بین مدلول تقدیری با

مدلول تصویری است **اصالت ظهور یا حقیقت ظهور** گوئیم و مراد از حقیقت

ظهور این است که ظاهر هر کلامی اهل قرار داده می شود و راهی برای تشخیص

مراد متکلم است.

✓: دلیل **حقیقت ظهور** را بنویسید

دلیل مراد از مقدمه است:

۳- **مقدمه اول** ← سیره ی اصحاب ائمه بر این بود که به علاوه کتاب و سنت

عمل می کردند یعنی ظهور را وسیله ای برای اثبات مقصود شارع قرار می دادند.

**مقدمه دوم** ← همانند این سیره را معصوم علیه السلام می دید و می شنید و آن



راز دخی کرد.

نتیجه ← سکوت معصوم در برابر این سیره و عدم رد شدن ثانوی امفانو

علا بید آن است و این یعنی ظهور حجت است.

حجت در دلائل الهی ۳ گانه

دلائل لفظی بر معنای ۳ حالت است:

۱- اینکه لفظا بر حسب نظام لغوی فقط صلاحیت دلائل بر یک معنا را دارد

نه بیشتر به چنین لفظی **نه** یا صریح گوئیم و در چنین مواردی حکم می گوئیم

به اینکه مدار متکلم همین معنای مذکور است و همین معنا حجت است.

۲- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که از آن معانی متعدد را برده شود بدون اینکه یکی

از معانی بردگیری ترجیح داشته باشد یعنی نسبت لفظ با تمام معانی یکسان

است چنین لفظی در اصطلاح **مجهل** نامیده می شود و لفظا مجهل حجت نیست

چرا که امکان تشخیص یکی از معانی از بین سایر معانی وجود ندارد.

۳- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که معانی متعدد از آن برده شود اما بعضی

از این معانی نسبت به لفظا نیز دلیلتراست چنین لفظی در اصطلاح **ظاهر**



راز دلفی کرد.

تتبع ← سکوت معصوم در برابر این سیره و عدم رگزش نشان از افعال

علا بیدار است و این یعنی ظهور حجت است.

حجت در دلالتهای ۳ گانه

دلالت لفظی بر معنای ۳ حالت است:

۱- اینکه لفظا بر حسب نظام لغوی فقط صلاحیت دلالت بر یک معنا را دارد

نه بیشتر به چنین لفظی **نفس یا صریح** گوئیم و در چنین مواردی حکم می گوئیم

به اینکه مدار متکلم همین معنای مذکور است و همین معنا حجت است.

۲- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که از آن معانی متعدد را برده شود بدون اینکه یکی

از معانی بردگیری ترجیح داشته باشد یعنی نسبت لفظ با تمام معانی یکسان

است چنین لفظی در اصطلاح **مجهول** نامیده می شود و لفظا مجهول حجت نیست

چرا که امکان تشخیص یکی از معانی از بین سایر معانی وجود ندارد

۳- اینکه لفظا صلاحیت این را دارد که معانی متعدد از آن برده شود اما بعضی

از این معانی نسبت به لفظا نزدیکتر است چنین لفظی در اصطلاح **ظاهر**



نا دیده می شود و لفظ ظاهر در همان معنای اُقرب حجت است.  
 نکته: اگر در کلام قرینگی متصل یا منفصل وجود داشت در هر احوالت ظهور  
 قرین مقدم می شود و کلام را بلیق قرین تفسیر می کنیم.

اثبات ظهور:

با ۴ راه می توان صدور دلیل شرعی را از سوی شارع ثابت کرد:

۱- تواتر: تواتر یعنی ایلی عده ی زیادی از راویان آن کلام را نقل کنند  
 و با زیاد شدن راویان احتمال خطا و تبانی بر کذب ضعیف می شود تا  
 جایی که یقین به صدور حاصل می شود پس می توان به ظهور خلاصه چنین گفت

که تواتر خبر دادن های جمعی متعدد است به گونه ای که بر اساس حساب احتمالاً  
 موجب یقین شود.

۲- اجماع و شهرت: اجماع یعنی اتفاق همی فقها بر حکم شرعی و شهرت  
 یعنی اتفاق اغلب یا اکثر فقها بر حکم شرعی.

اجماع و شهرت اگر موجب یقین به حکم شرعی شود در برابر حساب

احتمالات حجت هستند اما اگر افاده ی ظن داشته باشند **AVANGE**  
 حجت نیستند.



۳- سیره و منشرع و رفتار هکجا فهم مؤمنان و متدیان زمان اطفال را

گویند مثل اینجایی از رفتارهای منشرعه در عصر معصوم این بود که در نهای جمع

به جای نثار جمع نثار ظهر می خواندند و این سیره دلیل بود برای قطع به این

نثار جمع واجب نیست

۱۰ نکته: سیره و منشرع نیز دعای نذر و اترو اجماع بر اساس حساب احتمالات

فرا به یقین به صدور می رسانند

۴- خبر واحد و مقصود از خبر واحد هر خبری است که به حد توأتر برسد یعنی

صدید علم و یقین نیست بلکه فلتی است اما خود شارع حکم کرده به حجیت خبر

واحد قطع

✓ یعنی ارادگی حجیت خبر واحد:

۱- آیه ی نبأ یا ایها الذین آمنوا ان جادلکم فاسقاً به نبأ غیبینوا...

۲- آن جهت که آیه دارای شرط است پس یک مفهوم دارد و یک منطوق

اما منطوق: اگر فاسقی برای شما خبری آید در جستجو کنید

اما مفهوم: دلالت دارد بر عدم وجوب تبیین منقلم که اگر برده ی خبر



عیر فاسق باشد و اینکه تبیین لازم نیست یعنی قولش محبت است

۲- سیره و منشور عمی اصحاب انصاف این بود که به خبرهای تقه عمل

می کردند و از آن جهت که سیره و منشور عمی برگرفته از معصوم است

دیگر نیازی به تنهیم کردن سکوت معصوم در افکار و تأییدش

ندارند.

۳- سیره و عقلا اصحاب انصاف این بود که به خبرهای واحد

تقه عمل می کردند و از آن جهت که معصوم در مقابل این سیره سکوت

کرده و آن را رد کرده نشانه ای امضا و تأیید چنین سیره های

است.

۹۸، ۲، ۲

دلیل شرعی غیر لفظی:

مقصود از دلیل شرعی غیر لفظی فعل معصوم و تقریر معصوم است.

دلالت فعل معصوم:

اگر معصوم رع (فعلی) را انجام دهد (به شرط آنکه از افعال اختصاصی معصوم نباشد)



۱. مانند تزویج به پیش از ۴ همسر یا دستور حرام (ابتدایی) ← دلالت بر جواز آن فعل دارد.

و اگر فعلی را ترک کند ← دلالت بر عدم وجوب آن فعل دارد.

۵. و اگر علمی را به این عنوان انجام داد که طاعت خداوند است به شرط آنکه:

اولاً ← صدور این عمل از سوی وی تکرار شود.

۱۰. دروغاً ← آن عمل جزو اموری باشد که تبع اقتضای آن را ندارد مانند برداشتن آن

با دست راست در وضو یا وارد شدن با پای راست به مسجد ← در این صورت دلالت

بر مطلوبیت و رجحان دارد.

زلمه: با همان راه‌هایی که در دلیل شرعی لفظی اثبات صدور کریم به همان

راه‌ها در دلیل شرعی غیر لفظی اثبات صدور می‌کنیم.

دلالت تقریر و سکوت معصوم: منظور از تقریر سکوت و معصوم است در مواجهه

۷۳. با یک رفتار که این سکوت دلالت بر اقرار شرعی است آن رفتار را اگر نگردد باید معصوم

از آن عمل زدع کند.

تقریر معصوم قاضی حره مقابل یک رفتار شخصی در یک مسئله میسر است مانند



Subject

Date

Day

Time

اینکه شخصی در مقابل امام بر عکس مسجع باشد و امام سکوت کند و گاهی سکوت

معصوم در مقابل یک رفتار نوعی است مانند منعقد شدن سیره‌ی عقلا بر عمل به

فلو اهر و یا منعقد شدن سیره‌ی مشرع بر عمل به خبر و احادیث.

فروق سیره‌ی عقلا و مشرع:

① عقلا زمانی که از آن جهت که عقلا هستند بدون در نظر گرفتن فلو اهر شرعی

کفاری را انجام دهند در این صورت سیره‌ی عقلا ناخبرده می‌شوند اما اگر همین عقلا

را از آن جهت که ملتزم به فلو اهر شرعی هستند احاطا کنیم سیره‌ی مشرع

می‌باشد.

② سیره‌ی عقلا دارای ارزش نیست و دلیل بر حکم شرعی نمی‌تواند باشد مگر

اگر ثابت باشد امضای این سیره از خلال سکوت معصوم و عدم رد عین.

اما در سیره‌ی مشرع نفس این امر که آنها مقید به فلو اهر شرعی هستند کافی است

برای اثبات حجیتشان بدون آنکه نیازمند امضای معصوم و عدم رد عین باشد.



\* ذلیل عقلی :

تعریف ذلیل عقلی : هر قضیه ای که عقل آن را درک می کند و امکان استنباط

حکم شرعی از آن وجود دارد.

انحاء علاقات عقلیه : زمانی که در عالم خارج اشیا در مقابل ما باشد و عقل

طالب کنیم که علاقه ی بین آن اشیا همین کند پس عقل چنین درک می کند که :

گاهی بین آنها علاقه ی تضاد وجود دارد ← مانند سیاه و سفیدی.

گاهی علاقه ی تلازم بها نیز سبب و مسبب

گاهی علاقه ی تقدم و تأخر در علاقه رتبه ← مانند علاقه ی بین علت و معلول که اگر

چه در عالم خارج در لحظه ی واحد و ملازم با هم یافت می شوند اما به لحاظ رتبه

وجود علت مقدم بر وجود معلول است.

از این علاقات سگانه بین اشیا در عالم خارج که عالم تکوین نامیده می شوند.

استفاده می کنیم برای وجود علاقه بین احکام در عالم خاص خود که عالم تشریح نامیده می شود.

و می گوئیم بر همین اساس عقل :

گاهی درک می کند این امر چیزی واجب شد حرمش امکان ندارد. AVANGE



به دلیل علاقه بین وجوب و حرمت

یا مثلاً "عقل درک می کند اگر نیاز واجب شد و موضوعی که مقدس آن است واجب

است چرا که وجوب چیزی مستلزم وجوب مقدس آن است.

یا مثلاً "بین حکم و موضوعش رابطه ای شبیه رابطه علت و معلول است بنابراین

باید اول موضوع محقق شود تا سپس حکم بر آن داده شود.

**علاقات بین احکام در عالم تشریح:**

۱- **علاقه تضاد بین وجوب و حرمت:** اولاً روشن است که اشکالی ندارد که

متکلف ۲ فعل مختلف را در وقت واحد انجام دهد در حالی که یکی واجب و دیگری

حرام است. مانند خوردن شراب و رد زینات به فقیر در وقت واحد.

چنین مواردی به لحاظ یک فعل مفید و به لحاظ یک فعل دیگر عاکی شمرده می شود.

۲- **هم چنین روشن است که یک فعل واحد امکان ندارد که متصرف به وجوب و**

**حرمت هر دو با هم شود چرا که بین وجوب و حرمت تضاد است بنابراین مثلاً**

**شرب خمر نمی تواند در وقت واحد هم حرام و هم واجب باشد.**



اما حالت سوم وجود دارد که محل بحث بین اصولیین است و آن اینکه شی

از حیث وجود واحد است اما مستقل بر ۲ وصف و ۲ عنوان است در این حالت

آیا امکان دارد ۲ حکم مختلف برایش ثابت شود یک حکم به لحاظ این وصف

و یک حکم به لحاظ وصف دیگر به عنوان مثال وضو یا آب غصبی

آخیر در خارج محاسبه می شود یک وجود واحد است اما متصف به ۲ وصف

است: ۱) وصف وضو ۲) وصف غصب

نعم ۲ رأی در نگاه اصولیین است به این مسئله وجود دارد:

۱) رأی اول به عده ای قائل به این هستند که جایز است اوصاف به وجوب از حیث

عنوان وضو و اوصاف به حرمت از حیث عنوان غصب پس چون عنوان

مقتدر است اشکالی در اجتماع اعمرو نهی نیز پیش نمی آید

۲) رأی دوم به این گروه قائل به این هستند که تعدد عنوان برای ثبوت دو حکم کافی

نیست چرا که وجود واحد است

نکته: در اینجا بین اصولیین بحث نه آیا ملاک تعدد وجود است یا تعدد عنوان



Subject:

Date:

Day:

Time:

گروهی قائل به این هستند که احکام تعلق به وجود خارجی ندارند بلکه احکام متعلق به

عناوین و صورت ذهنیه هستند.

۵. در نتیجه چون عنوان متعدد است اجتماع لغوی نیز جایز است و گروهی

قائل به این هستند که احکام از آن جهت که به صورت ذهنیه تعلق می گیرند که این

۱۰- صورت های ذهنیه اشیه و مرادقه خارج هستند و از آن جهت که خارج یک چیز

بیشتر نیست اجتماع لغوی جایز نیست.



گروهی قائل به این هستند که احکام تعلق به وجود خارجی ندارند بلکه احکام متعلق به

عناوین و صورت ذهنی هستند.

در نتیجه چون عنوان متعدد است اجتماع لغوی نیز جایز است و گروهی

قائل به این هستند که احکام از آن جهت به صورت ذهنی تعلق می گیرند که این

صورتها از ذهنی آئین و مرآت خارج هستند و از آن جهت که خارج یک چیز

بیشتر نیست اجتماع لغوی جایز نیست.

آیا حرمت مستلزم بطلان است؟

باید قائل به تفهیل در معاملات و عبارات شویم:

نسبت به معاملات: صحت عقد معامله یعنی ترتب اثر (نقل و انتقال)

وفساد عقد معامله یعنی: عدم ترتب اثر (عدم نقل و انتقال)

با این بیان روشن می شود که پس حرمت و صحت و فساد تلازمی وجود ندارد چرا که

حرمت یعنی منع کردن و بیغوفی بودن و فساد عقد معامله یعنی (عدم ترتب اثر پس

چون تلازمی میان آن ها نیست حرمت معامله مستلزم بطلان آن نیست.



عین ممکن است معامله ای حرام باشد اما در عین حال صحیح باشد یعنی نقل و انتقال

صورت گیرد

اما در عبارت: حرمت عبارت اقتصای فساد و بطلان نشی را دارد چرا که حرمت یک

عبارت کاشف از مبفوضت آن است و با امر مبفوض امان تقرب وجود ندارد

خلاصه آن که نهی از معامله اقتصای فساد و بطلان نشی را ندارد اما نهی از عبارت اقتصای

بطلان و فسادش را دارد.

ارتباط و علاقه حکم به موضوعش:

جعل و فعلیت

هر حکم شرعی دو مرحله دارد! مرحله جعل ۲ مرحله فعلیت

مثلاً وقتی خداوند می فرماید: اللهم علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً

این دلالت دارد که حج از واجبات در اسلام بر مستطیع است و فرق ندارد شخصی مستطیع

به صورت بالفعل باشد یا نه در اصطلاح به این نحوه از ثبوت حکم جعل یا تشریح گویند.

اما اگر در خارج مکلفی مستطیع شد حج بر همان مکلف مستطیع نه دیگران واجب می شود

و در اصطلاح به این نحوه از ثبوت حکم و جعلی یا فعلیت گویند.



Subject:

۲۴

Date:

Day:

Time:

بنا بر این جعل حکم یعنی تشریحش از سوی خداوند سبحان و فعلیت حکم یعنی:

ثبوت فعلی حکم در حق مکلف خاص نه برسران

موضوع حکم: در اصطلاح اصولی مقصود از موضوع حکم هر چیزی است که فعلیت حکم متوقف

عواضه به آن است. مثلاً وجوب حج وابسته به تکلیف استطاعت است

یا وجوب روزه وابسته به شخص زنده سالم است

حال با این توضیحات روشن می شود که علاقه بین حکم و موضوعش همانند علاقه

سبب به مسببش است همانگونه که مسبب (معلول) متوقف بر سبب (علت) است

هم چنین حکم نیز متوقف بر موضوع است یعنی فعلیت حکم متوقف بر فعلیت

موضوع است و هم چنین روشن می شود که از نظر رتبه متأخر از موضوع است همانگونه

که مسبب متأخر رتبه از سبب دارد.



علاقه ی حکم به متعلقش :

۹۸، ۲، ۱۶

مقصود از متعلق حکم آن چیزی است که حکم به سوی ایجا ر یا اعدا مش متعلق

احرکت می دهد. مثلاً بر جوب حج متعلق رایب سوی ایجا ر حج حرکت می دهد.

یا مثلاً ← حرمت شرب خمر متعلق رایب سوی ترک شرب خمر حرکت می دهد.

پس همانگونه که مشاهده می شود حکم داعی و حرکت دهنده به سوی ایجا ر متعلق است

خارجی به حال است حکم حرکت دهنده به سوی ایجا ر مو نوع باشد چنانکه

قبل از وجود موضوع حکمی وجود ندارد تا به سوی چیزی حرکت دهد و بعد از وجود

موضوع خودش محقق شده و دیگر نیازی به تحریک از سوی حکم ندارد چون

از قبیل تحصیل حاصل خواهد بود.

بنابراین رابطه ی حکم با موضوع این بوده موضوع سبب و حکم مسبب بود

و رابطه ی حکم با متعلق این است که حکم سبب و متعلق مسبب است.

علاقه ی حکم به مقدماتش

مقدماتی که وجود واجب بر آنها متوقف است بر اقسام هستند:



۱- مقدمات واجب یا وجوری و مقدماتی هستند و وجود واجب متوقف

بر آنهاست اما در موضوع واجب شراننده اند مانند سفر نسبت به حج

و طهارت نسبت به نماز

۲- مقدمات وجوب یا مقدمات وجوبی و مقدماتی هستند و وجود واجب

متوقف بر آنهاست و همچنین در موضوع واجب نیز شراننده اند

مانند استیطاقات نسبت به حج و روال نسبت به وجوب نماز و

ادایه هلال ماه نسبت به وجوب روزه

عرق مقدمات وجوبی و وجوری

نسبت به مقدمات وجوری مکلف مسئولیت دار اما نسبت به مقدمات

وجوبی مکلف مسئولیت ندارد و تحصیل بر مکلف لازم نیست چرا که

قبل از تحقق این مقدمات وجوبی بر کار نیست تا مکلف را به سوی ایجاز

مقدمه دعوت کند و بعد از تحققشان طلب تحصیل آنها طلبی تحصیل

حاصل است



Subject:

Date:

Day:

Time:

۱. سوال ← آیا نسبت به مقدمات واجب که متکلف مستوفیت دارد آری یا وجوبی

شرعی علاوه بر آن لزوم عقلی وجود دارد یا نه؟

۵. جواب ← گروهی قائل به ثبوت وجوب شرعی برای این مقدمات هستند و در

اصطلاح وجوب مقدم و وجوب غیره یا وجوب مقدماتی در مقابل وجوب

۱۰ نفسی ذی المقدمه نادرده می شود هر دو وجوب نفسی و غیره شرعی هستند.

۱۱ اما در مقابل گروهی دیگری که نظر شهید نیز با همین <sup>گروه</sup> است قائل به این هستند که لزوم همان

۱۵ عقلی برای انجام مقدم کافی است چرا که عقل درک می کند برای انجام واجب

باید مقدمه اش را انجام دهد و لذا واجب قرار دادن آن از سوی شارع لغو خواهد

۲۰ بود.

علاقه های درون یک حکم واحده

وجوب گاهی متعلق می گردد به شی واحد مرکب از اجزا مانند نماز

۲۵ این وجوب علی رغم اینکه از یک ناحیه واحده است از زاویه دیگری انحلالی است

به تعداد اجزا در عین حال که وجوب واحده که متعلق به مرکب واحده است



و جوب نفسی استقلال را ناپسندیده می شود.

و حیواناتی که برای اجزا ثابت است و جوب نفسی ضعیف ناپسندیده می شود.

نکته: لازم می آید که آن است که اگر بعضی از این حیوانات نفسی

ساقط شد و جوب واحد استقلالی هم ساقط می شود. بنابراین کسی که مثلاً

انواع نیازش ساقط شود کل نیاز او ساقط است.

نکته: فرق است بین مدتی که دارای اجزای این مانند نیاز و بین روزهای ماه

امضان، در روزهای ماه رمضان چنین نیست که هر روز یک چیز باشد بلکه

هر روز دارای جوب استقلالی است لذا از سقوط بعضی روزها سقوط بعضی

روزهای دیگر را هم نفرمایید.

اشکال: اگر گفته شود که شخص لالی از آن جهت که قادر به قرائت در نماز

نیست پس جوب نفسی این جز ساقط می شود اما با این حال جوب

بقیه ی اجزا ساقط نمی شود در حالی که ادعای ما این بود که با سقوط یک

جوب نفسی سایر حیوانات هم ساقط می شود؟



۲۹

Subject:

Date:

Day:

Time:

جواب ہے در باب نفاذ از ہماں ابتدا ۲ و جوہ یافت فرستو ۱

و جوہ کہ متعلق بہ نفاذ باقر است در حق انسان سالم و صحیح و جوہی

۵ کہ متعلق بہ نفاذ بدون فکر است در حق انسان لال .